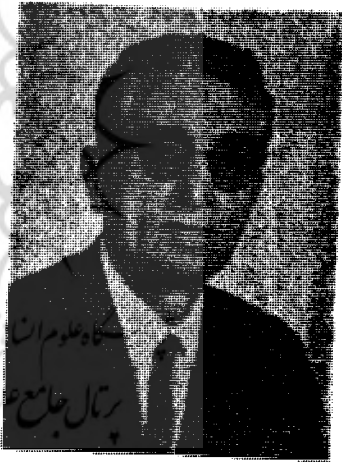


حسن صهباء یغمائی

وکیل پایه یک دادگستری

خاطرهای از حادثه قتل قائم مقام دستجردی



صهباء یغمائی

کاخ فعلی دادگستری را یک شرکت ساختمانی بنام کامساکس مشغول ساختمان بود و محاکم عدلیه هر کدام در یک نقطه شهر قرارداد شدند. دادگاههای شهرستان در لاله زار و دادگاههای استان در باب همایون و دیوان عالی کشور در جلیل آباد و خود وزارت

دادگستری هم در محل فعلی اداره رادپودر میدان ارگ بود (سنوآت در ۱۶ و ۱۳۱۷ خورشیدی) آنهایی که در آن اوقات در وزارت دادگستری مشغول خدمت بودند غالب ایام مردی را می دیدند که قدی نسبتاً بلند و لباسی اشرافی بسیار مرتب و مشکی بر تن داشت و عصائی بردست و بایقه سفید و آহারی لب شکسته و پاپیون که غالباً مشکی بود در حدود ساعت ۱۰ صبح خیلی باوقار و تأنی وارد عمارت وزارت دادگستری می شد و تا آخر وقت اداری در اطاقهای مختلف عدلیه وقت خود را به حرف و صحبت و قسه گوئی میگذرانید و در هر اطاقی که لنگر می انداخت کارکنان آن اطاق را بکلی از کار باز میداشت و هیچکس هم جرئت نداشت عذرش را بخواهد و بچرفهایش گوش ندهد. خدمتگذاران عدلیه همه او را می شناختند و با او احترام می کردند و بهر اطاق که جلوس می کرد بلافاصله سینی قهوه یا چای را برایش می بردند و بطمع انعامی که همه روزه به آنها میداد او امرش را خیلی جدی تر از او امر مافوق اداریشان انجام می دادند .

این مرد قائم مقام دستجردی اراکی بود که آن موقع شصت و چند ساله بنظر می آمد و خط و ربط و سر و زبان خوبی داشت و از نمونه های برجسته طبقه اشرافی بود که نظامات و قوانین جدید کشور کم کم داشت عرصه را بر آنها تنگ می ساخت لیکن برای خودشان بسیار سخت بود که یکباره دست از بلند پروازیهای خود بردارند . سروکار این مرد بدان جهت با عدلیه بود که متجاوز از

سی چهل نفره دعوی حقوقی؛ نیمری در مراحل مختلف عدلیه داشت که در بعضی از پرونده‌ها محکوم شده بود و پژوهش خواسته بود و با حکمی بنفع او صادر شده و طرف پژوهش خواسته بود و بالاخره او بدون اینکه وکیل انتخاب کند شخصاً دنبال همه پرونده‌های خود در اراک و قم و تهران بود و بقول خودش اگر روزی میرسد که محاکمه ای نداشت ناراحت می‌شد و شب خوابش نمی‌برد و بهمه چیز عدلیه مایوس شده بود و شوخی‌هایی داشت و لطیفه‌ها و ضرب‌المثل‌هایی که در آن اوقات در محیط عدلیه کاملاً در افواه شایع بود مثلاً اسم اداره نظارت را گذاشته بود (کارخانه آسان مشکل کنی) (دادسرای انتظامی فعلی و اداره تفتیش قضائی خیلی قدیم) تبدیل با اداره نظارت شده بود و وظیفه‌اش رسیدگی به شکایات از محاکم و دادسراها بود و سرور کار مرحوم قائم‌مقام هم بیشتر به این اداره بود که در مرکز وزارت خانه بود و تقریباً محل مراجعه هر روزی این جناب مثلاً در ذیل یک دادنامه‌ای که بر علیه‌اش صادر شده بود هنگام رؤیت نوشته بود (هزاران داد از این دادنامه - که از آن مانده بر تن چاک جامه)

طرح‌های دعاوی قائم مقام هم اغلب کشاورزان و رعایای املاک خودش بودند مثلاً پولی به کشاورزی قرض داده و باغش را بیع شرط گرفته بود این دعوی در عدلیه تبدیل بیک امر جنائی می‌شد زیر اطرف و کیل می‌گرفت و وکیل دعوی جعلیت سند را می‌کرد و مسئله جعل در دادسرا مورد رسیدگی قرار می‌گرفت و کشمکش سالها ادامه پیدا می‌کرد قائم‌مقام هم بدش نمی‌آمد که آخر عمری سرگرمی داشته باشد - در فواصلی که به املاک خود می‌رفت و چند روزی در عدلیه دیده نمی‌شد

عیایش ناملا محسوس بود باری در مسلمان سال ۱۳۱۷ در دنباله چند روز غیبت مرحوم قائم‌مقام دیده نشدنش در وزارت عدلیه روزی خبر رسید که قائم مقام را شبانه در دستجرد اراک رعایای خودش کشته‌اند و جنازه‌اش را هم تقریباً مثله کرده‌اند. این خبر مثل توپ در عدلیه صدا کرد و اولین تلگراف‌دمز مرحوم کشاورز صدر دادستان وقت شهرستان اراک دلالت داشت بر اینکه مرتکبین معلوم نیستند.

مرحوم دکتر متین دفتری وزیر عدلیه بود دستور داد که یک نفر باز پرس مخصوص از تهران برای کشف حقیقت و تعقیب مرتکبین بعمل برود و مقدمات کار سرعت انجام گرفت و فردای روز حادثه یکی از باز پرسان دادسرای تهران باراک عزیمت کرد و مشغول انجام وظیفه شد و پس از چند روز اولین گزارش حکایت داشت ۹ نفر متهمان حادثه دستگیر و زندانی شده‌اند و حقیقت حادثه کشف شده است کشف به آن سرعت توفیقی بود لیکن برای تکمیل پرونده و جمع‌آوری دلیل بر علیه بازداشت‌شدگان ضرورتاً چند ماه باز پرس در محل مانده و پرونده قطوری تشکیل داد و پس از صدور قرار مجرمیت ۹ نفر متهم زندانی و صدور کیفرخواست از طرف دادستان اراک باز پرس بمرکز مراجعت کرد و پرونده را آورد و قبل از تسلیم به دیوانه‌مالی جنائی پرونده به اداره نظارت سپرده شد که گزارشی از جریان حادثه تنظیم و بوزیر عدلیه تسلیم شود و سپس پرونده بدیوانه‌مالی جنائی تحویل شود متهمین زندانی هم بزندان تهران انتقال یافتند پرونده در اداره نظارت باین جانب ارجاع شد که گزارش تنظیم نمایم.

نگارنده حسب‌الوظیفه (سمت بازرس قضائی داشتم) پرونده را ظرف چند روز

بررسی کردم خلاصه جریان حادثه این بود: درهشت فرسنگی اراک دهکده ای هست بنام دستجرد که مرحوم قائم مقام در آن يك عمارت اربابی داشته که در آن سرایداری بنام علی اطاقکی جنب در ورودی عمارت داشته و پیرزنی هم بنام صدی کلفت منزل بوده و این سرایدار و کلفت تمام اوقات سال در عمارت زندگی می کرده اند تا اوقاتی که آن مرحوم برای سرکشی می رود منزل مرتب باشد. حیاط عمارت اربابی نسبتاً وسیع و فاصله اطاق سرایدار با اطاقی که کلفت و ارباب در آن خوابیده بوده اند زیاد بوده درب بزرگ عمارت را علی از داخل بسته بوده و چون هوا سرد و زمستان بوده درب اطاق خود را هم بسته وزیر کرسی خوابیده بوده است مرحوم قائم مقام در اطاق در رخت خوابی که دور از کرسی برایش پهن کرده بودند خوابیده و صدی کلفت او در زیر کرسی و يك چراغ ۷ نفتی هم که سویش را پائین کشیده بوده اند بالاسر آن مرحوم بوده نیمه های شب که آقا و کلفت و سرایدار هر يك در محل خود بخواب عمیقی فرو رفته و سکوت مطلق بر محیط حکم فرما بوده جماعتی که مسلماً پنج شش نفر کمتر نبوده اند از پشت عمارت بوسیله ای خود را پیام رسانیده و از راه بام وارد عمارت شده و بدون سرو صدا وارد اطاق آن مرحوم شده و دوسه نفر خود را روی پیرزن که زیر کرسی در همان اطاق خوابیده بوده انداخته و قدرت حرکت و فریاد زدن را از او سلب کرده و چند نفر هم به مرحوم قائم مقام هجوم برده و بوسیله آزار و فشار او را خفه کرده و پس از اطمینان از فوت او درب گنجه او را گشوده و آنچه کاغذ و سند در آن بوده بیرون آورده و پاره پاره کرده و همانجا در اطاق ریخته و سپس

تنقلات موجود در گنجه را که آجیل و شیرینی بوده همه را بیرون ریخته و مقداری از آنرا خورده و چندین جیب هم در سر جنازه کشیده و خاکستر آنرا همانجا ریخته و از جیب جلیقه آن مرحوم که بالای سرش روی صندلی بوده ساعت قیمتی تمام طلای او را برداشته و بقصور اینکه پیرزن هم خفه شده است او را رها کرده و از اطاق خارج شده اند و هنگام خروج چراغ نفتی را هم خاموش می کنند و درب اطاق علی سرایدار را هم در همان اول ورود از بیرون چفت میکنند که اگر هم بیدار شود نتواند از اطاق بیرون آید. و دست آخر مرتکبین از همان راه بام از عمارت خارج می شوند. (ساعت را در آن سال ورثه مقتول چهار هزار تومان تقویم کرده بودند).

علی سرایدار مطلقاً در تمام این جریانات از خواب بیدار نشده ولی پیرزن که در پناه کرسی از خفه شدن مصون مانده پس از لحظاتی که از خروج مرتکبین می گذرد و سروصدائی از آنها نمی شنیده با ترس و لرز از زیر کرسی بیرون می آید و در تاریکی مطلق خود را به بیرون اطاق می رساند و شروع بفریاد زدن می کند و علی را مکرر صدا می زند تا علی از خواب بیدار می شود ولی می بیند درب اطاق بروی او بسته است فریاد می زند درب بسته است - صدی در تاریکی می رود درب را روی علی باز میکند و باو خیر می دهد که معلوم نیست چه بلائی سر آقا آورده اند که مدتی صدای ناله و ضجه او از زیر کرسی می شنیده است - علی چراغ را روشن می کند و دوتائی وارد اطاق می شوند و می بینند که قائم مقام بطرف جیمی خفه شده و آثار جراحات زیادی هم در جسد او هست و اشیاء هم همه درهم ریخته و دلالت دارد که

چند نفر در یک مدت زمان نسبتاً طولانی آن
صحنه را بوجود آورده اند لذا ساعت مقارن
طلوع فجر بوده و این دو نفر سرایدار و
کلفت به بیرون عمارت می آیند و فریاد میکنند
و از ساکنین ده استمداد می نمایند و مردم جمع
می شوند و خبر بشهر میرسد و باز پرس و
دادستان اراک بمحل وقوع می روند بدمه
باز پرس از مرکز میرسد و نه نفر را که هر
کدام بجهتی طرف محاسبه یا مخاصمه با آن
مرحوم و در معرض اتهام بوده اند دستگیر
می کنند - ولی بر گه جنایت که همانا ساعت
تمام طلای چهار قاب مرحوم قائم مقام بوده
بدست نمی آید .

۹ نفر رعایای بازداشت شده جدا مفکر
دخالت در مسئله بودند ولی وجود اختلاف
حساب بین آنها و مقول را باز پرس قرینه
اتهام دانسته بود علی الخصوص که اسناد پاره شده
نیز بعضاً مربوط به بدهی های همین اشخاص
به آن مرحوم بود و مسئله عادت داشتن بعضی
از متهمین بکشیدن چپق هم نشانه ای بود
و نیز رد پا هائی که روی بام از حرکت
آن جمع مانده بود چند جای پا خیلی مشخص
بود که مثلاً دارای پنج میخ پهن بوده و با
کفش دوسه نفر آنها که پنج میخ داشت تطبیق
شده بود و عمده دلیل همانا ضدیت و مخالفت
آنها با مرحوم قائم مقام که هر کدام پرونده
هائی هم در عدلیه داشتند - بالاخره کیفر
خواست بر علیه این ۹ نفر صادر شده بود
و می بایست در دیوان جنائی محاکمه شوند .
بنده گزارش پرونده را همانطور که بود

تنظیم کردم و بدون آنکه اظهار نظری در
اساس قضیه نمایم گزارش را بنظر ریاست اداره
نظارت رسانیدم که بنظر جناب وزیر هم رسید
لیکن بخوبی قابل پیش بینی بود که در دیوان
عالی جنائی آن قراین بهمیچ وجه کافی برای
احراز قتل از ناحیه آن چند نفر بخصوص
شناخته نخواهد شد و اتفاقاً همین
طور هم شد و روزی که دادگاه جنائی هشت
نفر از متهمین راتبرگه کرد و مرخص شدند
ویک نفر هم در زندان فوت کرده بود که به
محاکمه نرسید و پرونده برای پیدا کردن
قاتلین واقعی مفتوح ماند .

بعدها یعنی بعد از گذشتن هفت هشت
سال از مسئله که بنده در شاهرود خدمت می
کردم در روزنامه خواندم که ساعت طلای
مرحوم قائم مقام نزدیک نفر زرگر در همدان
پیدا شده و برانهمائی آن مسئله قتل آن مرحوم
دوباره مورد تحقیق و بی جوئی مقامات انتظامی
وقضائی قرار گرفته است .

ولی دیگر نفهمیدم نتیجه چه شد و آیا
قاتلین حقیقتاً شناخته شدند و بکیفر قانونی
خود رسیدند یا نه .

لیکن از تذکار این خاطره بحکم تداعی
مفهوم این غزل خواجه حافظ شیرازی بذهن
خطور می کند که می فرماید :

دوش بامن گفت پنهان کاردانی تیز
هوش - کز شما پنهان نشاید داشت رازمی
فروش

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی
طبع - سخت می گیرد فلک بامردمان سخت
کوش